

صدق کنند در آنصورت بهستی برمیگردد و این نیستی های هستی
نما است که منشأ انتزاع مهیات شده و عذاب از اینها پدید آمده
مانند الم که ادراك منافر و منافی است «بقیه دارد»

مختصری از حالات حکیم خاقانی شروانی

نقل از يك جنك كهينه

نام او افضل الدین ابراهیم ابن علی شروانی است شرف فضل
و جاه و قبول سلاطین و حکام او را میسر شده . در عام بی نظیر
و در شعر اوستاد و در جاه مشارالیه بوده چنانکه اوستادان ماهر
مدح او گفته و در قصیده که او راصبر ضمیر نام کرده میگوید
ز دیوان ازل منشور کاول در میان آمد

امیری جمله را دادند و سلطانی بخاقانی

برای حجت معنی سراهمی پدید آمد

ز پشت آذر صنعت علی نجار شروانی

و در اواخر حال او را ذوق فقر و شکست نفس و صفای باطن
دامگیر شده و از خاقان کبیر منوچهر و از ملازمت استعفا می
خواست که بخدمت فقرا و اهل سلوک مشغول گردد خاقان کبیر
چون دل بسته صحبت او بود اجازت عزت نمیداد

تا آنکه بی اجازت خاقان از شروان گریخت و به بیلقان

آمد . گماشتگان شروان شاه او را گرفته بدرگاه فرستادند خاقان
او را گرفته بند فرمود و در قلعه شابران تا مدت هفت ماه مقید
و محبوس بود . از غایت ملال و دل تنگی در قلعه این قصیده میگوید
و حالت نرسایان و لغات و اصطلاحات ایشان بیان می کند و این
قصیده مشکل است و شیخ آذری قدس سره شرح ابیات مشکله
این قصیده را در جواهر الاسرار بیان می کند مطلع آن قصیده
این است

فلک کجروتراست از خط ترسا مرا دارد مسلسل راهب آسا
و خاقانی بعد از حبس دیگر بملازمت مشغول نشد و درد
طلب دامن گیر او شده مشرب فقر در یساعت و بعزیمت حج از
شروان بدر آمد .

و بهمراهی مونتق التوفیق جمال الدین موصلی که کریم جهان
و جهان کرم بوده سفر حجاز پیش گرفت و این قصیده را در راه
مکه میگوید و صفت بادیه میکند .

سرحد بادیه است روان باش بر سرش - الی اخره

و در آخر این قصیده تخاص بمدح جمال موصلی میکند .

افاضل زمان خود اثیر الدین اخسیکتی معاصر خاقانی بود و
از دیار فرغانه و ترکستان بآرزوی مشاعره آهنگ خاقانی و ملک
شروان کرد و در راه بخدمت سلطان السلاطین ارسلان بن طغرل رسید
و او را تربیت کلی کرد همواره معارض خاقانی بود و سخن خود را
برسخن خاقانی مقدم میداشته این قطعه را خاقانی نزد اثیرالدین فرستاد
خرد خریطه کشی خامه بنان من است
سخن جنبیه بر خاطر بیان من است

بشرف و غرب رود نامه ضمیرم از آنک

کبوتر فلکی بیک رایگان من است

ز ژاژ خوائی هر ابلهی نمی ترسم

هنوز در عدم است آنکه هم قران منست

منم بوحی معانی پیمبر شعرا

که معجز سخن امروز در بیان منست

تو ای که صاحب قدح منی اگر روزی

یقین کشفته شوی این شرف از آن منست (۱)

کشفته بضم اول و ثانی بر وزن شفته یعنی معدوم است و تحقیق این مصراع بشماره دیگر
محول گردیده .

و ائیر الدین این قطعه را جواب فرستاد :

گره گشای سخن خامه توان منست

حزینه دار روان خاطر روان منست

کشیده زین من آویزه هلال رصاب

از آنکه شهر روح القدس از آن منست

کنار و آستن جان چو بحر بردرشد

که در ولایت معنی گدای کان منست

من ارسلان شه ملک قناعتم زین روی

جهان قیصر و خان صدیک جهان منست

کمان من نکشد دست بازوی شروان

که تیر چرخ یک اندازی از کمان منست

بمن قرین وجودم . سفه بود گفتن

هنوز در عدم است آنکه هم قران منست

زمان زمان بزمین گسترد خرد بخشش

مجال باشد گفتن زمان زمان منست

و گر زبان خرد میسراید این معنی

بحکم عقل سجل میکنم که آن منست

وفات افضل الدین خاقانی در شهر تبریز بوده و در شهر

سه اثنین و ثمانین و خمسانه در سرخاب تبریز بدرود حیات گفته -

پرسش و پاسخ

حضرت استاد ادیب :

این حدیث حکیم نظامی را متمنی است ترجمه و تشریح

فرماید تا مقصود حکیم بدسترس عموم گذاشته شود امضاء . ح : س

از خسرو و شیرین

فلک دانه پراکنده است گوئی

مرا در کویت ایشمع نکوئی